

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرسالة القويّة

من تصانيف عمدة الحكماء الرّحيمين العلامة على القويّ

مع

الحاشية لغويّة

للفاضل العلامة والبرهان أبو الفضل
الحاج محمد عبيد الله القندري سجد له

ناشر

المدير حميد الدين خان

كاتبه رشيد كوشه

١
د، الحمد لله الذي خلق السموات السبع ومن الارض د،
د، مثلين يُدبّر الامر وهو اللطيف السميع الخبير د، د،

نحمد الله الذي وفقنا لهذه الرسالة الانيقة من تصانيف د،
معدة الحكماء الراشدين العلامة على القوشجي بوشهدا من السلام

الرسالة القوشجي
مع
الحاشية النونية

د، للفاضل العلامة والجب الفصاحة ذي اليد الطولى في العلوم
د، كلها ابو الفضل الحاج محمد عبيد الله القندري سلمه الله
د، المدرس والواعظ في قرية خوشكآب في جامع المسجد

سنة ١٣٤٠ هـ

امير خزانة
كانسي رود كوئته

عظمی کرام و طلباء
 مقبول
 دیار خانی
 زبان عربی
 بیرون کرده
 را بهجاء عربی
 کل حق حاکم
 فارسی است
 قریب الراجح
 الله عز وجل
 ۱
 معلوم دارد
 فافقه الله
 حقا در ادله
 علمی
 بیاید

بسم الله الرحمن الرحيم

عظام میباید

احصاء

نیز
 بدانکه کتاب مذکور
 نزد فقیر تحسینا سه
 سال بهمان طور قلمی مانده
 بود و حقیر ضامن آنست
 که بآن حلیه طبع بیوش
 جهت آنکه از حاصل آن
 بی تمیز در خوف و همی
 بود که زبان طبع و عیب
 بکشد و زور سرخ
 حاشیه غوثیه را
 بعنوان برگهای زرد
 خزان شده
 عنوان نمائید و معنی
 کنند تا آنکه جهت
 انقلاب فقر بایان آنکه
 افغانستان علی نعم
 جمهور بهجرت بولش
 سیاسی پاکستان گردید
 و در آن دیار بتدریس
 معهود خود ادامه
 دارم و به بار بار
 مطالبه متعلمان
 بر بسیار کتابها
 حاشیههای نو

فاتحه کتاب در هر باب و خاتمه مقال در هر حال سپاس و ستایش حکمی را سرزد که افلاک و مافیه
 و زمین و ماعلیها را بر یگانگی و کبریا و خود گواه بی طلب بزبان حال و مقال گردانیده و سیارات
 نعماء و ثوابت آلاء بی استهایش از احاطه فلک انحصار و ارصاد افکار و اراء مبشرا ساختند که الحمد
 فی الادلی و الآخرة و صلوات صلوة نامیات عدد النجوم فی المسموات نثار روضه منوره آن بزر
 اعظم در وسط سماء جلالت و سعادت کبر در بیت شرف رسالت و آل بزرگوار و اصحاب نامدار و اوکم
 حسب ایحاء آنحضرت ذوات بابرکات شان کواکب فلک اهتداء اند صلوة الله علیه و علیه جمیع الی الیم
 الدین اما بعد فیقول العبد الذلیل الفقیر الی الله الغنی القوی ابو الفضل الممدوح محمد عبد الله
 ابن العالم المتقی مولانا محمد ایوب القندجی ری السیماان خلی شریع الله صوره و اشهر علی شماء
 السعادة بده که چون رساله قوشچیة رقم دزد کلاسل سلطان الحکماء، الرياضین و مکمل علوم الاولین
 العلائیه علی القوشچی ثبوت الله دار السلام بالنعمیم المقیم والا کرام کتاب بود در رفی هیئته از بیس و جزو
 مختص گویا مصنف علامه بحرادر کوزه انداخته و لاجذ انسخه بدیع الاثر در اقطار اقالیم کالشمس فی
 نصف النهار شائع و مستفیض شده و چون ثبوت تدریس این بی بضاعت بدان کتاب سحر آمیز رسید
 و محاله آن بکر جمله نشین فکر را چو چوری یافته گرفت در دس اعلی نماید جلوه بر ارباب معنی و چون
 در دیار مایع حاشیه و شرح کتاب فکر شائع و دست در سیده علماء و طلباء بنورده بلکه نسخی صحیح
 مطبوعه اش هم بر جل عنقاء شده بدال منسب علماء و احد وقت آفاده و طلباء و احد وقت استفاده
 رنجی از بیس عظیم و مشقتی بی نهایت جیسیم در پیش آمده حتی که قریب بود که رساله مذکوره در
 رؤیه هجران انداخته شود و از زبان حال اهل استفاده ثبوت مذکوره چون فاضل محمد جانا فی
 تاجک سلمه الله الباری و فاضل عبد الکریم علینا فی هداه الباری و فاضل محمد زکریا السلمان الحنفی
 عافاه الله الغنی استفاده، حاشیه کتاب مذکور بجلوه ظهور آمده لهذا این بی بضاعت وقت
 از اوقات درس اختلاس نموده و جوامع فحیر متوجه گردانید مقاصد آن کتاب بعباری
 که خاطر فاطر بادای آن مسامحه می نمود تحریر گردانید و در چهل ساعات متفرقه از تصحیح و فقط
 و حاشیه کتاب فراغ یافته فلله الحمد امید از ناظرین اولی الابصار و مدرسین ذوی الاعتبار
 چنان کرده میشود که این حاشیه را بنظر عدل و انصاف مطالعه نمایند و از هم چشمی که لازم

کردم و آن همگی بجهان فایده و روح گشته از نبیجت یار قدیم و وفادار در برین یعنی حاشیه غوثیک بیا دارم
 الله که انرا هم جهت نفع عمومی در معرض کتب بیارم و ملا نصر الدین علیرضی بود که تلخیص وفادار را بجانب که
 در کتب لیس کوشش نمود و تا حله کتب بآن عروس جملہ نشین بیوشنایند و من الله العفو و العون
 غفر بیا فخر یعنی کندگی

بسم الله	الرحمن	الرحيم	وزهد في حق	ابن المكنة	الشيخ البغلي	والعلاء بن الفضل	عليه الشرح في العلم
عندما جعل الشبهة	والاستغناء	عندما جعل الشبهة	عندما جعل الشبهة	عندما جعل الشبهة	عندما جعل الشبهة	عندما جعل الشبهة	عندما جعل الشبهة

بيان انه يسبق المشرق من علم والتمني كذا وان دو قلم كذا

فسمعت پذیر بود آنرا حفظ خوانند و اگر در وجهت قسمت پذیر بود یعنی در طول
و عرض قسمت پذیرد اما آنکه در حق قسمت پذیر نباشد آنرا سطح خوانند

أقول يمكن أن يكون المقدار
 لا يقبل القسمة في الطول
 العرض العمق وبخطا من السطح
 ويحتمل أن يكون المقدار عدم قبول
 من الخا كما من القطعة

بعض من الرتبة فخطا لا بد
 من الخط تقسم بتقسيم
 تقسم بعدم النقطة
 نقطين آخرين وفيه
 أقوله أن الخط لا تقبل
 تقبل في الخط بالضرورة

لا تقبل القسمة التي في
 السطح بالضرورة
 يقبل القسمة التي في
 حوله جسم فخذناه

سم التحاليل الجوهري عنه في
 يا راجية وهو عرض سموه
 تقديرين يستدل في التعلم
 وهو قوام الجسم الطبع الذي

فإنه يفرض فيه أولا هو الطول ثانياً تقاطعها على قوائم هو الوضو وثالثاً تقاطعها على قوائم هو العمق فيحصل

٥
 قول در خط
 الجبر الزاخر بر منفعه الانه
 المستقيم والمستدير قال
 المستدير المستقيم محيط
 ادخوه ثم يطبق الخط
 المذكور على الآخر فافهم
 ١٢ قوله ان سطح را
 اه اعلم انهم يطلقون
 الدائرة على الخط المحيط
 ايضا اطلاقا شاعرا به
 عندهم ١٢ قوله ياره
 اه اقول فيه ان القوس
 المحيطة من المحيط المذكور
 سواء قطعوها او فزروا وتر
 اولافى العبارة مسامحة
 اللهم الا ان يراد الاستكمال
 فتدبر ١٢ قوله مركز
 اه من المركز هو الفز لان
 بنه النقطة مغز مساق
 الفجار وهو وسط الدائرة
 ١٢ قوله انرا تشك
 اه اقول الشكل عند

هذا هو المستقيم
 المستقيم والمستدير قال
 المستدير المستقيم محيط
 ادخوه ثم يطبق الخط
 المذكور على الآخر فافهم
 ١٢ قوله ان سطح را
 اه اعلم انهم يطلقون
 الدائرة على الخط المحيط
 ايضا اطلاقا شاعرا به
 عندهم ١٢ قوله ياره
 اه اقول فيه ان القوس
 المحيطة من المحيط المذكور
 سواء قطعوها او فزروا وتر
 اولافى العبارة مسامحة
 اللهم الا ان يراد الاستكمال
 فتدبر ١٢ قوله مركز
 اه من المركز هو الفز لان
 بنه النقطة مغز مساق
 الفجار وهو وسط الدائرة
 ١٢ قوله انرا تشك
 اه اقول الشكل عند

وخط يا مستقيم بود يا منحنى مستقيم آن که نقطه ای که بر فرض توان کرد
 محازی یکدیگر باشند و منحنی آن بود که اینچنین باشد و سطح نیز مستوی
 بود یا غیر مستوی مستوی آن بود که میان هر دو نقطه که بر فرض توان کرد
 اگر خط مستقیم وصل کنند آن خط از آن سطح بیرون نیفتد
 و چون خطی منحنی سطح مستوی محیط شود چنانکه در آن سطح نقطه فرض
 توان کرد که خطهای مستقیم که از آن نقطه بآن خط کشند همه برابر باشند
 آن سطح را دایره خوانند و آن خط را محیط دایره و خط مستدیر تر گویند
 و آن نقطه را مرکز و هر یک از آن خطهای مستقیم را نصف قطر خوانند و هر
 خط مستقیم که دایره را بدو پاره کند آنرا وتر خوانند و پاره که از محیط
 پاره کند آنرا قوس خوانند و اگر بمرکز گذرد آنرا قطر خوانند و ازین
 شکل تصور آنچه گفتم آسان شود
 یک خط یا زیاده یا محیط شود آن را بشکل مستطی خوانند پس



هم هو البیئة الى صلة
 من احاطة الحد او الحدود
 بالمقدار ومن ذلك يعلم
 ان في عبارة المصنف مسامحة
 لان السطح المذكور ليس
 بشکل واحد انما هو تشک
 علم هو وسط الدائرة او المركز
 لا ينبغي ان لا يكتفى بالاسم
 شح عهده الى خلاصه قوله ١٢
 فان كان على نظام او غير نظام
 ولا غير فربما يندبهم بالاسم
 له بعضی کی بر یک سمت
 باشد نه بلند و نه پست
 که موجب تغییر و تحریف است
 شیخ الحاج ابو الفضل
 خوارزمي و هو لا وارثا
 محمد بن عبد الله
 عفی عنه و غیره و له کتابه
 ١٢ ١٢ ١٢ ١٢

قول چهار زاویه
 آه قول لا یخصی از
 لا یحصل بعد الاخراج لا از زاویه
 وثلث لا الا بر وجه لا لا یخصی
 ما قبل ان لا در حصول مجموعها
 لا اکل واحد من زاویه لا یخلو
 عن بعد بل الصبح اعتبار التوفیق
 فی براء الکلم فانهم ١٢ عکس قول
 زاویه قائمه آه لا یجاء تحدث
 منه قیام احد الخطین علی الخط
 والاخره القدر ما یسمونها
 بالمحدودة لان الا واحد
 لا تتجاوز عنه بخلاف الحاد
 والمنفرجه لانها تقبلان

الزیادة والنقصان ١٢

قول عموذ آه

قول فی ان الزاویه
 القائمة قد تحدث
 من تقاطع الخطین
 علی محیط الكرة
 علی وجه المتناصف
 ان احدهما
 لیست عمودا علی
 الاخر لان العمود الحظ
 المستقیم القائمة علی
 شد الا ان یقال
 مراد المصنف من الزاویه
 المسطحة فان تكون علی
 سطح مستوکا
 نقله ابن الیشیم من
 اقلیدس فانهم ١٢
 عکس قول یک سطح آه
 کر اویه در من الحزوط
 وما یكون من احاطة
 السطحین کر اویه در من
 الحزوط المنصف و
 المثال المذكور فی الکتاب
 لا یحصل من احاطة
 المسطح الکثیر ١٢

بروجهی باشند که بعد از خروج هر دو چهره زاویه متساوی حادث شوند آن زاویه را
 قائمه گویند و هر یک از ان دو خط را عمود بر آن دیگر گویند چنانچه درین شکل است
 اگر زاویه یا مختلف حاصل شوند بزرگتر را منفرد و خردتر را حاده
 گویند چنانچه درین شکل است $\frac{90^\circ}{مقوم} / \frac{90^\circ}{مقسم}$ مجسمه آن بود که از احاطه یک
 سطح یا زیاده مجسم پیدا شوند همچون کنجها و خانه و اگر خطی بر سطحی قائم
 شود چنانکه بر خط که در ان سطح از موضع قیام بر استقامت اخراج کنند
 با آن خط بزادی قائمه محیط شود آن خط بر آن سطح عمود بود و چون
 سطح بر سطحی قائم شود چنانکه خطی در هر دو سطح پدید آید که آنرا فصل
 مشترک خوانند و از فصل مشترک هر خطی که بر یکی از ان دو سطح
 عمود سازند آن عمود از سطح دیگر بیرون نیستد هر یکی ازین دو سطح
 عمود باشد بر آن دیگر و چون دو خط با یکدیگر بروجهی باشند که هر دو نقطه

قول فصل مشترک آه
 مکنیه فاصلا بینهما ففی اللفظ جاز
 فی النسبة او فی الطرف لانه علم منقول
 قبل ولا حاجة الی هذا التكلف لانه علم منقول
 فانهم ١٢ عکس قول عموذ آه
 و الا فالنوازی ممکن بین الخطین او اکثر و یک
 لا یکن الملاقات بینهما وان اخرجنا الی غیر النهایة
 وجه العدول عنه انہ یختص بالخطوط المستقيمة
 و السطوح المستویة و تعریف المصنف الملائمة
 عام قدر بر ١٢
 التلیخ الحاج ابو الفضل عالم فاضل
 کامل فی التجميع کما کانت عند وفاته
 و اولانا بحکم عیسی الراس
 عفی عنه غفر له ١٢

مركبة اما بركبته مفردة نسبت و بركبته مختلفه في مقاله علم
 چه حرکت مذکور ما وجود شرکت متشابه است ۱۱

اول در بیان احوال اجرام علوی و آن شش باب است

باب اول در بیان عدد افلاک کلی و کیفی تریب آن بدانکه

عالم به یک کوره است مرکزش مرکز احوال و فواید نه اند کرد یک

دیگر در آمده مانند توپا، پیاز چنانکه سطح مقعر بر یک سطح محدب

فلك است که در جوف او است از آن نیکی ملک الافلاک است

که محیط است بحجمه افلاک و فلک اعظم و فلک طلسم نیز گویند

۵۶
در روز شنبه است در روز شنبه است

[illegible]

رحل است چو ارم فلک مسری و بسیم ملک مسری
و آواز ناله اندازند و آواز ارم جیس بزرگویند و مسجد اکبر است

سسم فلک اصاب و سسم فلک بیر و سسم فلک
 داورا کاتب و بیر لکیند
 ۵۷

عطار در و بهم ملک حمید و در سحر او بندر کوسمان افلاک از فلک
تکتند و فلک بالا را که برانهم گونند و آنرا زین قمر منته شود فلکیات

[illegible]

فوق الكل الذي
فلما تكلموا
على ما بينهم
كأنه في قلب
من تلك الأصوات
قولوا له
الصلوة من بعد
الحاجات إني
أنا الروح القدس
لا تقبل عن

[illegible][illegible]

منه در سطح منطقه البروج است بلکه منطقه البروج را قطع میکنند برود
این همه دعاوی در مواضع خود را بپایین بشنود رسید ۱۲
نقطه متقاطعی یعنی دو نقطه که بر دو طرف قطری از اقطار فلک البروج
اند و ذکر این دو نقطه بعد ازین خواهد آمد و فلک خارج مرکز را در غیر اقطار
فلک حامل گویند و هیئت فلک مبرج عینه مثل هیئت افلاک کواکب چهارگانه است
و تفاوت نیست الا بدو چیز یکی آنکه در قمر فلکی است که حامل در شخن اوست
و آنرا حامل گویند منطقه افلاک نه در سطح منطقه البروج است بلکه حامل است
از سطح او و او با حامل در یک سطح اند و باین جهت این فلک را فلک حامل
گویند و دوم آنکه قمر را فلک دیگر بود متوازسطحین محیط بفلکی که حامل
در شخن اوست و مرکزش مرکز عالم بود و منطقه اش در سطح منطقه
البروج بود و آنرا فلک جوزهر گویند و هیئت فلک عطار در از هیئت
افلاک کواکب چو چاکانه بدو چیز تفاوت دارد یکی آنکه در عطار د فلکی است
که حامل در شخن اوست و آنرا مدیر گویند مرکزش مرکز عالم نیست و
منطقه اش در سطح منطقه البروج نی بلکه با حامل در یک سطح اند

منه در سطح منطقه البروج است بلکه منطقه البروج را قطع میکنند برود
این همه دعاوی در مواضع خود را بپایین بشنود رسید ۱۲
نقطه متقاطعی یعنی دو نقطه که بر دو طرف قطری از اقطار فلک البروج
اند و ذکر این دو نقطه بعد ازین خواهد آمد و فلک خارج مرکز را در غیر اقطار
فلک حامل گویند و هیئت فلک مبرج عینه مثل هیئت افلاک کواکب چهارگانه است
و تفاوت نیست الا بدو چیز یکی آنکه در قمر فلکی است که حامل در شخن اوست
و آنرا حامل گویند منطقه افلاک نه در سطح منطقه البروج است بلکه حامل است
از سطح او و او با حامل در یک سطح اند و باین جهت این فلک را فلک حامل
گویند و دوم آنکه قمر را فلک دیگر بود متوازسطحین محیط بفلکی که حامل
در شخن اوست و مرکزش مرکز عالم بود و منطقه اش در سطح منطقه
البروج بود و آنرا فلک جوزهر گویند و هیئت فلک عطار در از هیئت
افلاک کواکب چو چاکانه بدو چیز تفاوت دارد یکی آنکه در عطار د فلکی است
که حامل در شخن اوست و آنرا مدیر گویند مرکزش مرکز عالم نیست و
منطقه اش در سطح منطقه البروج نی بلکه با حامل در یک سطح اند

من قاطع المنطقین
سم و معنی جوزهر خوفات السم و قیل
الجزهر موب جوزهر به النسم
ظاهر بالجملة ان النسم الفلك
بالجزهر النسم المجل باسم
الحال بجزهر الشیخ الی
العام الزهره الوافضل
فی دوسا و سولنا و اولانا
عبد العفی
عقوله

از مرکز مدیر مساوی بعد مرکز حامل است از مرکز مدیر و این یکی دیگر از
مشکلات این فن است و در متحیر این نقطه را که حرکت حامل گرد او متشابه است
مرکز معدل المیسر گویند و چهار فلک تدویر است و حرکت او متشابه است گرد مرکز خودش
نه گرد مرکز عالم و چون سیارات را حرکت تقویمی نسبت بمرکز عالم مختلف
بود اهل این فن برای ضبط تقاویم ایشان اوساط و تعویلات اثبات
کرده اند و وسط در غیر قمر قوسی بود از محتمل محصور میان اول محل و
طرف خط وسطی بر قوالتی و در قمر قوسی بود از منطقه مائل میان نقطه
مجازی اول محل و طرف خط وسطی بر قوالتی و سراد بخط وسطی در قمر
خطی بود که از مرکز عالم بمرکز تدویر قمر گذر بمنطقه مائل متساوی شود
و در شمس خطی بود که از مرکز عالم بیرون آید بموازاة خطیکه از مرکز خارج
بمرکز شمس گذارد و در متحیره خطی بود که از مرکز عالم بیرون آید بموازاة
خطیکه از مرکز معدل المیسر بمرکز تدویر گذارد و حرکتی که خط وسطی
بآن حرکت این قوس وسط را قطع کند حرکت وسطی خوانند و آن
در شمس و متحیره سوی عطارد بمقدار مجموع حرکت محتمل و حرکت
خارج بمرکز شمس است و در قمر بمقدار فضل حرکت حامل است

له و در تقاویم و
و اما تکلفات فی ضبط
الوحدات بالنسبة الی
مركز العالم بافتات
الاوساط والتعویلات
ت لان تا غیرت اما
الاجزاء المعدیه اما
محتاج الی معرفتها
النسبة الی مركز العالم
تقدير ۱۱
قد برتدالی آه قوله
لا یخفى ان مقتضی الامر
من قوله المکرر الاخر
عن القوس الاخر الی
حل بینها ان هذا
والا حقا فیتام لان
القوس الاخر لعلیه
علیها انما بین
اول الحل و طرف الخط
الوسطی علی القوالتی
اذا اقلبت بقیة
من طرف الخط الاخر
سطح الی اول الحل
قالا ولی ان یقول قمر
سی بود از محتمل قمر
ع از اول محل تا طرف
خط وسطی بر قوالتی
لا یصدق علی القوس
الذکر یتبادر منه انه
المعدل فلک القوس
وان لم یکن فصافیه
کافی قوله ثم ان
الصفا و الرد من
شأن البند ۱۲
له قوله خطی بود
آه اقول بن الخط
غیر ما بمرکز شمس
لان فرض موازیا
للخط المار بمرکز شمس
و هو الخارج من مرکز
الخارج فلو کان مارا
بمرکز العالم لمرآة
و یحصل التقاطع
کما لا یخفى ۱۲
له قوله از مرکز
عالم آه اقول لا یخفى
علیک ان قوس الی
وسطی غیر القمر ما هو
درة من منطقه المثل
کما مر آنفا و علی هذا
التعریف الخط
الوسطی فی المتحیره
لا یلزم ان یكون قوس
الوسط محصوره بین
اول الحل و طرف الخط
الوسطی الذکر اذ
لا یلزم ان یكون الخط
الوسطی بالتعریف
المستور و ربما فی
سطح منطقه المثل
معلی هذا ینبغي للمصنف
ان یقول ان الوسط
من منطقه المثل
قوس محصوره بین
اول الحل و طرف الخط
الوسطی و بین اول
الحل و تقاطع ربع درج
العرض الی قمر بطرف
الخط الوسطی الذکر
و منتهی الی منطقه

تقديم اول الحل في
الذكر يتبادر منه انه
المعدل فلک القوس
وان لم یکن فصافیه
کافی قوله ثم ان
الصفا و الرد من
شأن البند ۱۲
له قوله خطی بود
آه اقول بن الخط
غیر ما بمرکز شمس
لان فرض موازیا
للخط المار بمرکز شمس
و هو الخارج من مرکز
الخارج فلو کان مارا
بمرکز العالم لمرآة
و یحصل التقاطع
کما لا یخفى ۱۲
له قوله از مرکز
عالم آه اقول لا یخفى
علیک ان قوس الی
وسطی غیر القمر ما هو
درة من منطقه المثل
کما مر آنفا و علی هذا
التعریف الخط
الوسطی فی المتحیره
لا یلزم ان یكون قوس
الوسط محصوره بین
اول الحل و طرف الخط
الوسطی الذکر اذ
لا یلزم ان یكون الخط
الوسطی بالتعریف
المستور و ربما فی
سطح منطقه المثل
معلی هذا ینبغي للمصنف
ان یقول ان الوسط
من منطقه المثل
قوس محصوره بین
اول الحل و طرف الخط
الوسطی و بین اول
الحل و تقاطع ربع درج
العرض الی قمر بطرف
الخط الوسطی الذکر
و منتهی الی منطقه

تقديرها من درج و
بالاعمال حقیقی ۱۲
الحاشیه الثانیة
المعدل الضمیر الی
الشیء الذکره اللد
القمر یا سی غفر
البدی بک
له بمرکز
آه اقول بنه الی
رأت اناس اذا
لانت الشمس
فی غیر الاربع
الخصیص لانها
لو كانت فی جهزها
یلتصق الخطان
الذکر و ان کلا
یحیی علی ما کون
فی الشكل الآتی
۱۲ ۱۲

اول قول تبدیل اول را
باین طریق که آنرا در نقطه
سقطی از فیضان تبدیل اول
قول باین طریق که آنرا در نقطه
سقطی از فیضان تبدیل اول
قول باین طریق که آنرا در نقطه
سقطی از فیضان تبدیل اول

اول قول تبدیل اول را
باین طریق که آنرا در نقطه
سقطی از فیضان تبدیل اول
قول باین طریق که آنرا در نقطه
سقطی از فیضان تبدیل اول
قول باین طریق که آنرا در نقطه
سقطی از فیضان تبدیل اول

و بعضی مرکز ترا ویر متغیره را در بعد اوسط از فرض کنند و معنی بعد او
سطر را در این نیز وی بیان خواهیم کرد و در این حال زاویه که میان
دو خط مذکور یعنی خط تقویمی و خط مرکز معدل واقع شود بحسب بودن
کوکب در یک یک جزو از اجزائی تدویر استخراج کنند و آنرا
تعدیل اول و تعدیل مفرد خوانند و هر یکی از زیاده شدن زاویه مذکور
و کم شدن را بسبب قرب و بعد مرکز تدویر از مرکز عالم بحسب هر جزوی
از جزئی حامل استخراج کنند و آنرا تعدیل ثانی گویند و بآن تعدیل
اول را معدل کنند و بتعدیل معدل بطریق مذکور تقویم استخراج
کنند و این طریق مشهور است لکن ما در هیچ جدید طریقه اول را اختیار
کرده ایم بنا بر نکته که در عمل ظاهر میشود و بیاید است که هرگاه
که حرکت مرکز کره گرد نقطه متشابه باشد البتة قطری از قطار آن
کره همیشه محاذی آن نقطه خواهد بود و چون حرکت مرکز هر یک از تدویر
متغیره گرد مرکز معدل المیتر متشابه است « جسم قطر از اقطار هر یک
همیشه محاذی مرکز معدل المیتر بود و اما بر صد و حساب معلوم کرده اند
که محاذات قطری او نسبت بنقطه است که بعد او از مرکز عالم

ای قطر لا علی القیاس
لان اکثره لا لانت
مختلج بنفسها فلا یقتضی
عادت قطر معین من
اقطار النقطه من نقطه
و هذا ظاهر جدا و مع ظهور
قد برهن علیہ فی اکثر
ذو میوس ۱۲
قول که بعد او در جانب
حقیق بوده اقول قد
سپی صاحب المواقف
عنه الله و الدین
مع علو کعبه فی العلم
الرافیه سہواً بینا
حیث قال ان النقطه
المذکوره تكون فی
جانب الایح من مرکز
العالم انتهى و لم یوافق
احد من المصنفین
الشامیین و هذا علم
ط قول بطریق مذکور
باین طریق که در بعضی
بروید و از این دور
نقطه مذکور از دیگران
تفرق حاصل شود ۱۲
قول که در عمل ظاهر است
آن نکته آنکه در طریق
اول تبدیل معدل از جمع آنها
حاصل میشود و درین طریق
از ج و تفریق حاصل گردد
۱۱ الحاشیه الفونیثه

وتارود در استقامت سریع تر شود تا باز بدو رسد و حالت اول بود کند
و از آنچه گفتیم معلوم شد که کوکب در یکدوره دوبار مقیم میشود یکی بعد از
استقامت و پیش از رجعت و این موضع را از تدویر مقام اول گویند و
دیگری بعد از رجعت و پیش از استقامت و این موضع را مقام ثانی گویند
و ما این فصل را بنابر ابعاد مابین الممرکز و مقادیر انصاف اقطار تدویر خرم
کنیم پس گوئیم بعد مرکز خارج الشمس از مرکز عالم با جزائی که نصف قطر خارج
الممرکز شصت درجه باشد و درجه و یک دقیقه و بیست ثانیه و بعد
مرکز حامل قمر از مرکز عالم با جزائی که نصف قطر مائیل شصت درجه باشد و درجه
و بیست و سه دقیقه است و همچنین اجزا نصف قطر تدویر قمر پنج درجه و
دوازده دقیقه است و بعد مرکز حامل از مرکز عالم مرکز حل را سه درجه و
بیست و نه دقیقه است و مشتری را دو درجه و چهل و هفت دقیقه است
و مریخ را شش درجه و چهارده دقیقه است و زهره را پنجاه و دو دقیقه است
و اما عطارد را بعد مرکز حامل او از مرکز عالم بر یک قراریست بیانش
آنست که بعد مرکز حامل او از مرکز مدیر سه درجه است و همچنین بعد مرکز

معلی در این موضع را از
معلی در این موضع را از
معلی در این موضع را از
معلی در این موضع را از
معلی در این موضع را از
معلی در این موضع را از
معلی در این موضع را از
معلی در این موضع را از
معلی در این موضع را از
معلی در این موضع را از

واقعیت و تحقیق در این
واقعیت و تحقیق در این
واقعیت و تحقیق در این
واقعیت و تحقیق در این
واقعیت و تحقیق در این
واقعیت و تحقیق در این
واقعیت و تحقیق در این
واقعیت و تحقیق در این
واقعیت و تحقیق در این
واقعیت و تحقیق در این

البیور الدنئی توله المص
المقدسة فثلث درجه و ثمانی
فصل مقتضی بینه الارصاد البعد بین
مرکز الحامل و مرکز العالم وقت تقا
طرها تسعة اجزاء و ثلثین دقیقه ۱۲

له قول و غایت از این میل است
 و قول به اجزاء را بخود من در آنست
 منقطع اندوز و فی الحقیقه بودند و از
 خود مندرکز اندوز من تقاطع منقطع
 اندوز و الحاصل در آن معتبر بود از
 مندرکز العالم بقول تقاطع اندوز به
 انقضای المیزانها الا اذا كان التدوير
 فی غایت النظم کتدوير الاربع والزوجة
 وتفصيل هذا لا یلزم بهذه الغایت الو
 سيلة لان هذا الایض من مشکلات الفی
 الی اینجا جلیبا الی مقدار طریقت
 ۱۲ قول و زهره را آه اقول فی علم
 و اذا صار الجوف فی عرض السفلیین
 رای الجلیب من دایره علی رای انما جزی
 لا ذکره شایع الیخرج الی الجالی فلهذا
 ثلثه جزاء و ثلثون دقیقه و لمطارد
 سبعة اجزاء و لا کسیرا الا ان العلامة
 البرصی ۱۲ ۱۲ قول و زهره
 است آه قال العلامة الرومی فی شرح بعض

الجانبی بالخصی علم انه اذا حال از زهره
 التدوير من العکس الی الی فی جهة مال
 صفیها الی الجنبه الا جزی باین کمال العذر
 فاذا فرض علی التدوير را کثرة تقاطع
 و بالزوجة و الحقیض فالحقیض اکثر
 من هذه الدائرة من سطح الی الی و الزهره

از ان متناقص شود تا وقتی که مرکز بحیض رسد و قط تدویر باز منطبق شود
 بر سطح مائل و بعد از آن دزوه میل می کند اما زهره را جنوب و اما عطارد را
 بشمال و تنزاید میشود تا در عقده دیگر بغایت برسد باز متناقص شود تا آنگاه که مرکز
 تدویر باوج رسد و حالت اولی عود کند و این عرض را میل دزوه و حیض گویند و غایت
 این میل مرزحل را شش درجه است و مشتری را دو درجه و چهل و شش دقیقه و مریخ
 را دو درجه و هفت دقیقه و زهره را دو درجه و نیم و عطارد را شش درجه و ربع است
 و علوی را غیر آنچه ذکر کرد عرض دیگر بنود و اما سفلیین را عرض دیگر است
 و آن چنان است که قطر مار بجمعین اوسطین این دو در مقاطع قطر مار بزرگ
 و حیض است بر قوائم در سطح فلک مائل بنود مگر در وقتی که مرکز تدویر سفلیین
 در یکی از دو نقطه راس و ذنب باشد و چون مرکز تدویر سفلیین از راس
 گزر د طرف متأخر در طلوع ازین قطر و آن را طرف مساوی گویند از سطح
 مائل بشمال میل کند و طرف مستقیم از و آنرا طرف صبا حی خوانند بجنوب
 و این میل تنزاید میشود تا آنکه که مرکز تدویر بمقتض بابین العقدین رسد
 و اینجا اوج زهره و حیض عطارد بود بعد ازین میل متناقص میشود تا آنگاه که
 مرکز تدویر بذنب رسد و قطر مار بجمعین اوسطین در سطح مائل در آید و چون
 مرکز تدویر از ذنب گزر د طرف مساوی بجنوب میل کند و طرف صبا حی بشمال

من الجانب الاقرب هی میل
 الزوجة و الواقعة منها بمنه
 و بین الحقیض من الجانب الا
 قرب ایضا هی میل الحقیض و هما
 متساویان فی الواقع و العذر
 المذكور فی الکتاب فی کل من یکو
 کب مقدار کل من مائین القدر
 سین عند کون المیل فی الغایت
 بالاجزاء التي تكون بها محیط
 تلك الدائرة ثلثمائة و ستین
 جز و اما فی الرویة فالحقیض
 اعظم من الزویات لغرب تلك
 و بعد هذه كما ثبت فی المناظر
 و مقدار کل منها فی العلویة
 فی الجنب اعظم منها فی الشمال و
 تفصیل مقاریرها فی الکتاب المبسوط
 فلیطالع ثم انتهى من زیادات
 ۱۲ ۱۲ قول و این میل تنزاید
 قال العلامة الثاني المعاون
 للرصد السمرقندی مع المص
 القوشچی و هذه المیول تحركات
 لا یصل فیه شی من المتقدین
 و المحققون من التأخرین یقبوا
 لها افلاکا لا یسحابها هذا الکتاب
 انقی و قال الامام الرافعی فی
 حاشیته اشارة الی ما ذکره بعض
 التأخرین من ان تدویر کل فلک
 من المیة و القمر حاط بفلکین
 یسمیان بحیطین یحکمان کره
 التدویر حاطین الحکمتین المر
 یضیین دولا هاما یمتصو حركات
 عرضها انتهى و تسى تلك الافلاک
 بالمتوسطة و عدد الافلاک الکلیة
 و الجزیة علی غیره یکون ازید بکثیر
 ما عده القدر و حتی ان العلامة

الحقی ۱۲ اثبت ثانیین فلک
 و تفصیل فی کتاب فیلیوج المی
 ۱۲ قول و مشتری را آه
 و تدویر زهره و اما فی الاجزاء
 السابعة فهو لرجحان و نفس
 عشر دقیقه ۱۲ ۱۲ قول و زهره
 آه و هذا الیض برصه و اما بال
 رصا و السابعة فدرجیان و
 فی عشر دقیقه ۱۲ عدد
 قول و طرف مساوی آه و اما مساوی
 الطرف مساوی الظهور الی کبر لای
 الزوجة و عطارد اذا كان علی
 مساوی و نفس طرجه الثمینیة
 الصابی ۱۲ قول و خلاف لایس
 کمان باعتبار القطر الی الزوجة
 و الحقیض و هذا باعتبار القطر
 الی الی بعدین الا و سطین ۱۲
 الحاشیة القوشچی ۱۲

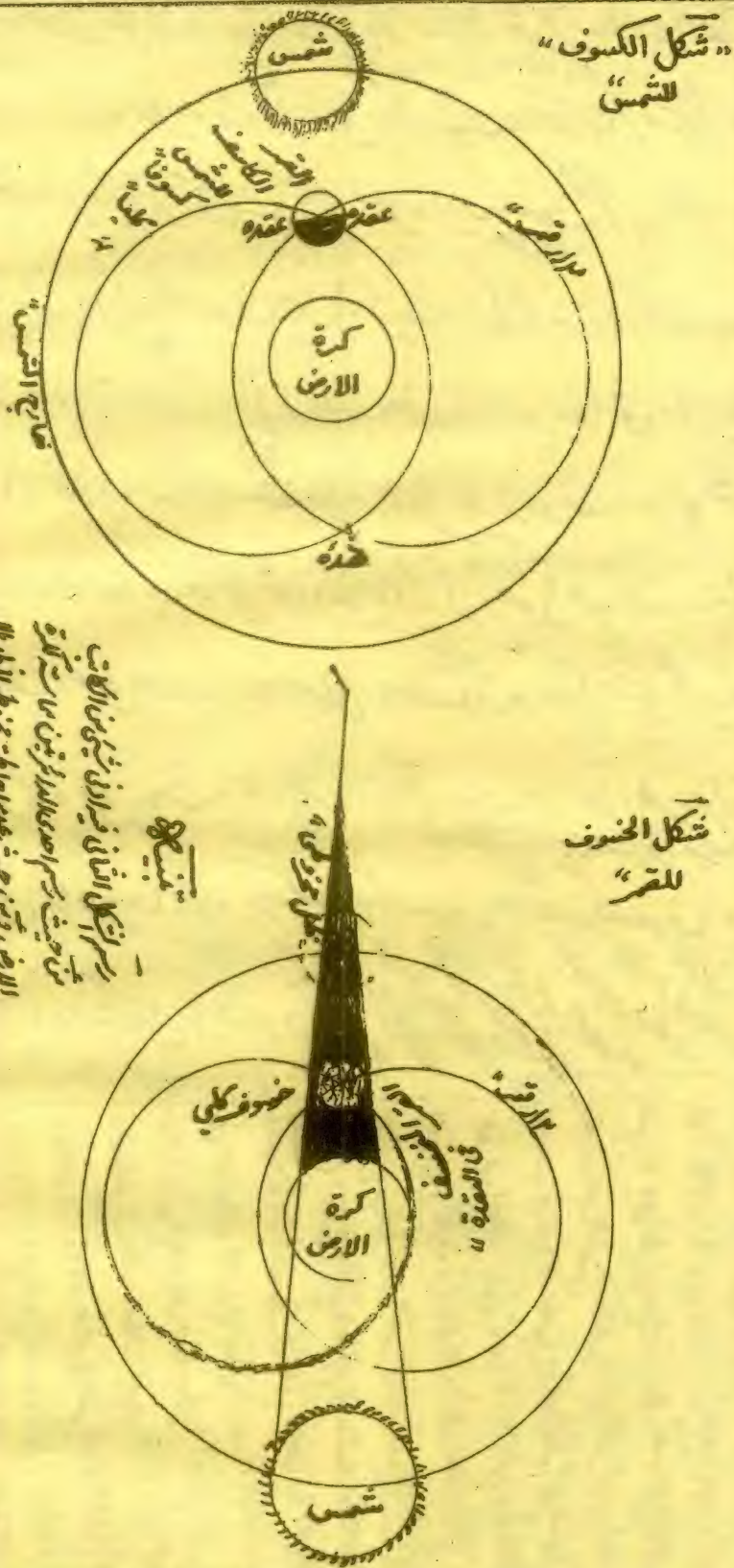
[illegible]

و ارتفاع موضعی کوکب بقدر این زاویه از ارتفاع حقیقی کمتر میشود و
این وقتی است که کوکب بر سمت راس نباشد و اگر بر سمت راس باشد هر دو خط
بر یکدیگر منطبق میشوند و هر چند کوکب از سمت راس دور تر و باقی حسی تر
باشد اختلاف منظر بیشتر باشد و غایتش وقتی بود که کوکب بر اقی حسی بود و
دو دایره عرض گذر این یکی بموضع حقیقی کوکب و آن طرف خطی بود که بر مرکز عالم بود
کوکب گذشته منتهی شده باشد بسطح فلک اعلی و دیگری بموضع سرئی کوکب و آن
طرف خطی بود که بر مرکز عالم موازات خطی که از موضع ناظر بر مرکز کوکب گذر و برون آمده ...
منتهی شده باشد بسطح فلک اعلی گاه باشد که این هر دو دایره عرض بیکدیگر
منطبق شود و آن وقتی بود که کوکب بر دایره وسط السماء رویت باشد
و در این حال کوکب را اختلاف طول نبود و موضع سرئی کوکب در طول
بعینه موضع حقیقی کوکب بود در طول و آنچه از دایره عرض میان موضع
حقیقی و موضع سرئی کوکب باشد و آن در این حال بعینه اختلاف منظر است
آنرا اختلاف عرض گویند و گاه باشد که این هر دو دایره متقاطع شوند ...

[illegible][illegible]

مقدّمه علی
فصل در ذکر ۱۲
وقتی بود که یعنی از نقطه طلوع تا نصف
روز بود چه درین حال در آن وسط
هم در آن ارتفاع باشد و هم در آن وسط
از وقت پس نسبت برود در آن با
بنطقه البروج یکی باشد تا

في قوله بحضرة
 رسداه ونشكرك
 شاك ان اشتهت
 عليك شي فطرح
 الى شرح المذكورة
 للملازمة نظام الدنيا
 النشا بوري روح
 وهو انه اذا طرد
 مركز التعديل والادج
 الثاني اعني المديري
 في ابرز عنده الا
 وج الاول والي
 التمثل على ما كان
 في زمان ذلك التتم
 ثم يتجسس عليه فاي
 بعد يحصل الاول
 ج المديري الى
 خلاف التوالي
 يحصل مركز التعديل
 عنه الى التوالي فيحصل
 الادج الاطار اذ
 تتوسط بين
 الادج الثاني
 ومركز التعديل
 الاخير اقترابها
 حتى ان مركز التعديل
 ويرو الادج الثاني
 يفترقان في ابرز
 وة الوسطية
 مرتين مرة في
 برج الميزان و
 مرة في برج الحمل
 ولتعا طران ايضا
 مرتين وذلك



الجبهة والاذن
 السرطان والبرص
 ارجل الخراف
 لوز الخارج
 مضيق فظاق
 هذه الائمة
 لا تفت بمقتضا
 من زجر الاوقاف
 وتوقيعاتنا
 اسما برابرت
 با تروى فصيل
 وتشفى العليل
 وحسبك
 الحاشية
 الفرسية على
 الرمان الفرسية
 له له له
 له له له

قوله من بعد ان كان
لا يبين حين القارة يكون
في ذروة الظل ووقت
المقابلة في الخطين ۱۲

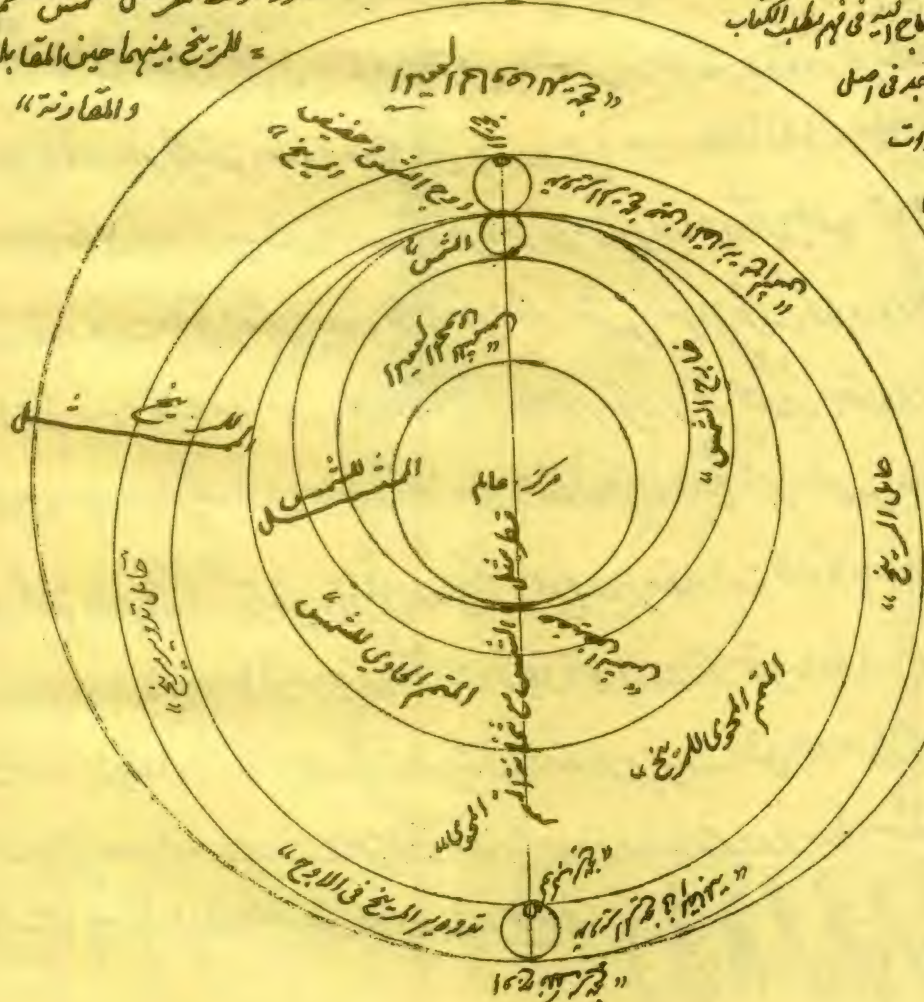
ان كان
جانب من بعد ان كان
قوله من بعد ان كان
لا يبين حين القارة يكون
في ذروة الظل ووقت
المقابلة في الخطين ۱۲

وازين جيت بعد ما بين مريخ وشمس در مقدار نه و حال آنکه در یک دقیقه مجتمع اندیشته
باشد از بعد ما بین این دو در مقابل و حال آنکه شش برج در میان است چه در ابعاد و اجرام بیان
کرده اند قطر تدویر مریخ از قطر مثل شمس با شحانت متهم مریخ اعظم است و چون شمس از علوی
سیر است با هر کدام که مقارن شود بعد از مقارنت از و بتوالی پیش شود و آن کوکب در حال
از جانب مشرق نمایان شود و کوکب را درین حال مشرق گویند تا آن زمان که شمس از و پشت
دور شود و نیز بعضی تا آن زمان که نود دریم دور شود و بعد از آن او را مشرق نگویند و چون شمس
از جانب مغرب بکوکب نزدیک شود و بعد میان ایشان کمتر از نود دریم ماند نیز در
بعضی و کمتر از شصت ماند نیز بعضی کوکب را درین حال مغرب گویند تا آن زمان
که با شمس مقارن شود بعد از آن حالت اولی عود کند اما سفلین را مرکز تدویر
ایشان همیشه مقارن مرکز شمس باشد یعنی خط وسطی سفلین با خط وسطی

قوله من بعد ان كان
لا يبين حين القارة يكون
في ذروة الظل ووقت
المقابلة في الخطين ۱۲

تفصیل

صورة توسط قطر مثل الشمس مع المثلث المثلث
للزئج بينهما حين المقابلة ۱۲
و المقارنة



اعلم ان هذا الشكل يحتاج اليه في فهم مطلب الكتاب
اشد احتياج كما لا يخفى لم يوجد في اصل
نسخة الكتاب و انما هو من افادات
الحاشية التي هي الحققة لفهم
المطلب في هذا المقام وقد
رسمنا جميع ما يحتاج اليه
في فهم الشكل المذكور في
مطاولي و انما تدوير المريخ
وان كان قطره في
رسم الشكل صفر من
قطر مثل الشمس فهو في
الواقع عظم منه بكثرية قدر ۱۲
محمد بن محمد مؤلفه الحاشية

خبر ۱۲

الشيء يعني
تكون لاهدم ارتفاع
لاخره من الاغلب من اكل انزوا
الاجل الى المستحق في تلك
السكنى الى المستحق في تلك
الشيء يعني
تكون لاهدم ارتفاع
لاخره من الاغلب من اكل انزوا
الاجل الى المستحق في تلك
السكنى الى المستحق في تلك

شمس بحسب مقدار باثر وسفليس در وسط استقامت ورجوع بحسب باشمس مقارن
باثر وچون در وسط استقامت مقارن شوند بعد از ان در جانب مغرب نمایان شود
ايشان را مغرب گویند تا آن زمان که در وسط رجوع باز مقارن شوند و بعد از ان از جانب
مشرق نمایان شوند و ايشان را مشرق گویند تا آنگاه که در وسط استقامت باز مقارن
شوند و حالت اولی عود کند مثقاله دوم در بیان بیست و زین و قسمت او با
قالم و بیان آنچه لازم آید او را بحسب اختلاف اوضاع علویات و آن یازده باب
است باب اول در بیان بیست و زین و ذکر اقالیم زین چنانکه گفته کردی
است و آب باکتر سطح او محیط است و عمارات بر او کمت از یک ربع است
از سطح او و آن ربع را ربع مسکون خوانند و چون مرکز زین مرکز عالم است پس از
معدل النهار بر سطح محیط بر زین دایره عظیمه احداث کنند و آنرا خط استوا خوانند
و چون دایره دیگر فرض کنند که بدو قطب خط استوا گذرد زین باین دودایره چهار ربع
متساوی منقسم شود و شمالی و در جنوبی طول هر ربعی بقدر نصفی از دایره
عظیمه و عرض اش بقدر ربعی از دایره عظیمه و ازین چهار ربع یک ربع شمالی

و اما در بیان اقالیم زین چنانکه گفته کردی
است و آب باکتر سطح او محیط است و عمارات بر او کمت از یک ربع است
از سطح او و آن ربع را ربع مسکون خوانند و چون مرکز زین مرکز عالم است پس از
معدل النهار بر سطح محیط بر زین دایره عظیمه احداث کنند و آنرا خط استوا خوانند
و چون دایره دیگر فرض کنند که بدو قطب خط استوا گذرد زین باین دودایره چهار ربع
متساوی منقسم شود و شمالی و در جنوبی طول هر ربعی بقدر نصفی از دایره
عظیمه و عرض اش بقدر ربعی از دایره عظیمه و ازین چهار ربع یک ربع شمالی

و اما در بیان اقالیم زین چنانکه گفته کردی
است و آب باکتر سطح او محیط است و عمارات بر او کمت از یک ربع است
از سطح او و آن ربع را ربع مسکون خوانند و چون مرکز زین مرکز عالم است پس از
معدل النهار بر سطح محیط بر زین دایره عظیمه احداث کنند و آنرا خط استوا خوانند
و چون دایره دیگر فرض کنند که بدو قطب خط استوا گذرد زین باین دودایره چهار ربع
متساوی منقسم شود و شمالی و در جنوبی طول هر ربعی بقدر نصفی از دایره
عظیمه و عرض اش بقدر ربعی از دایره عظیمه و ازین چهار ربع یک ربع شمالی

ان در الاطالع على ما في الجوار فاعلم ان
سفينه سفينة سفينة سفينة
في الجوار سفينة سفينة سفينة
سوار الوجه سفينة سفينة سفينة
الحرب والري كان السفينة لا يجازيها
فاسرهم و اجازيهم الى ذى القرنين
يوسف احدى ثلثة لسانم فالتكليم
قوله اولاد و تعلم اولادهم ان يبالوا
فقال اسكندر عن اولادهم فخرنا ان
فقال اسكندر عن اولادهم فخرنا ان
آبهم من عالم بلادهم فخرنا ان
لا استولى الجوار فاعلم ان
على جانب الجوار فاعلم ان
في الجوار من جنتهم فخرنا ان
في الجوار من جنتهم فخرنا ان
تجزي في جنتهم فخرنا ان
الحق الذي ان في الجوار فخرنا ان
اصحابها في الجوار فخرنا ان
قد تيقن في الجوار فخرنا ان
الباقية عمارات كثيرة كالاخلاق
كلح البنية الجديدة ١٢
ربع مسكونه اول ربع المسكون
الربع الثاني كاسياتي قال صاحب
الخرقة ان في تعيين ذلك الربع
فقد لا يوصل من الربع القوي منها
كما صرح به بعضهم لردان لكل واحد
الربعين فوفا في بالنسبة الى من عليه
و لوصول هو الربع الذي فيه العمارات
دورا انتهى بخلاصة اول من الدور
يعرف لان العمارات التي اخذت في
تعليم ابناءه لا توفى على الربع المسكون
او القوي لقطعي كمن اقبل وفي بعد لا يخفى
على القائل فاقال ١٢ قوله اولاد
عظيمه اولاد في صدر الكتاب

و درین دو وقت دو قطب فلک البروج بر افق باشند و دایره ساره با قطب
ب اربعة بر افق منطبق باشند و فلک البروج و معدل النهار هر دو بر سطح
افق قائم باشند و از اول حمل تا اول میزان اجزاء فلک البروج همه از جانب
شمال سمت راس گذر دو قطب شمالی فلک البروج تحت الارض بود و قطب جنوبی
فوق الارض و چون قطب جنوبی بنهایت ارتفاع رسد و آن بقدر میل کلی بود و
دایره ساره با قطب اربعة بر نصف النهار منطبق شود و بنایت دوری فلک البروج
از سمت راس در موضع سرطان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان
تا اول حمل اجزاء فلک البروج همه از جانب جنوب به سمت راس گذرند و قطب شمالی فلک
البروج فوق الارض بود و قطب جنوبی تحت الارض و چون قطب شمالی بجایته ارتفاع رسد
دایره ساره با قطب اربعة بر نصف النهار منطبق شود و اول جدی بر نصف النهار بود
در موضع غایت دوری منطقه البروج از سمت راس و درین حال ارتفاع قطب و بعد
اول جدی از سمت راس هر یکی بقدر میل کلی باشد و درین بقاء سعه مشرق افتاب
از میل کلی نگذرند و آفتاب در سال دو بار به سمت راس اهل این بقاء بگذرد و آن
در وقت تحویل بدو نقطه اعتدال بود و در آن دو روز بوقت نصف النهار اشخاص
راسایت نباشد و در باقی سال در یک نیمه سایت از جانب جنوب افتد و در دیگر نیمه
از جانب شمال و فصولی سال هشت باشد و در تابستان و ابداء آن وقت
رسیدن آفتاب بدو نقطه اعتدال باشد و در زمستان و ابداء آن وقت
رسیدن آفتاب بدو نقطه انقلاب باشد و در بهار و ابداء آن وقت رسیدن
افتاب تا اواسط اسد و دلو باشد و در خریف و ابداء آن وقت رسیدن

و درین دو وقت دو قطب فلک البروج بر افق باشند و دایره ساره با قطب
ب اربعة بر افق منطبق باشند و فلک البروج و معدل النهار هر دو بر سطح
افق قائم باشند و از اول حمل تا اول میزان اجزاء فلک البروج همه از جانب
شمال سمت راس گذر دو قطب شمالی فلک البروج تحت الارض بود و قطب جنوبی
فوق الارض و چون قطب جنوبی بنهایت ارتفاع رسد و آن بقدر میل کلی بود و
دایره ساره با قطب اربعة بر نصف النهار منطبق شود و بنایت دوری فلک البروج
از سمت راس در موضع سرطان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان
تا اول حمل اجزاء فلک البروج همه از جانب جنوب به سمت راس گذرند و قطب شمالی فلک
البروج فوق الارض بود و قطب جنوبی تحت الارض و چون قطب شمالی بجایته ارتفاع رسد
دایره ساره با قطب اربعة بر نصف النهار منطبق شود و اول جدی بر نصف النهار بود
در موضع غایت دوری منطقه البروج از سمت راس و درین حال ارتفاع قطب و بعد
اول جدی از سمت راس هر یکی بقدر میل کلی باشد و درین بقاء سعه مشرق افتاب
از میل کلی نگذرند و آفتاب در سال دو بار به سمت راس اهل این بقاء بگذرد و آن
در وقت تحویل بدو نقطه اعتدال بود و در آن دو روز بوقت نصف النهار اشخاص
راسایت نباشد و در باقی سال در یک نیمه سایت از جانب جنوب افتد و در دیگر نیمه
از جانب شمال و فصولی سال هشت باشد و در تابستان و ابداء آن وقت
رسیدن آفتاب بدو نقطه اعتدال باشد و در زمستان و ابداء آن وقت
رسیدن آفتاب بدو نقطه انقلاب باشد و در بهار و ابداء آن وقت رسیدن
افتاب تا اواسط اسد و دلو باشد و در خریف و ابداء آن وقت رسیدن

و درین دو وقت دو قطب فلک البروج بر افق باشند و دایره ساره با قطب
ب اربعة بر افق منطبق باشند و فلک البروج و معدل النهار هر دو بر سطح
افق قائم باشند و از اول حمل تا اول میزان اجزاء فلک البروج همه از جانب
شمال سمت راس گذر دو قطب شمالی فلک البروج تحت الارض بود و قطب جنوبی
فوق الارض و چون قطب جنوبی بنهایت ارتفاع رسد و آن بقدر میل کلی بود و
دایره ساره با قطب اربعة بر نصف النهار منطبق شود و بنایت دوری فلک البروج
از سمت راس در موضع سرطان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان
تا اول حمل اجزاء فلک البروج همه از جانب جنوب به سمت راس گذرند و قطب شمالی فلک
البروج فوق الارض بود و قطب جنوبی تحت الارض و چون قطب شمالی بجایته ارتفاع رسد
دایره ساره با قطب اربعة بر نصف النهار منطبق شود و اول جدی بر نصف النهار بود
در موضع غایت دوری منطقه البروج از سمت راس و درین حال ارتفاع قطب و بعد
اول جدی از سمت راس هر یکی بقدر میل کلی باشد و درین بقاء سعه مشرق افتاب
از میل کلی نگذرند و آفتاب در سال دو بار به سمت راس اهل این بقاء بگذرد و آن
در وقت تحویل بدو نقطه اعتدال بود و در آن دو روز بوقت نصف النهار اشخاص
راسایت نباشد و در باقی سال در یک نیمه سایت از جانب جنوب افتد و در دیگر نیمه
از جانب شمال و فصولی سال هشت باشد و در تابستان و ابداء آن وقت
رسیدن آفتاب بدو نقطه اعتدال باشد و در زمستان و ابداء آن وقت
رسیدن آفتاب بدو نقطه انقلاب باشد و در بهار و ابداء آن وقت رسیدن
افتاب تا اواسط اسد و دلو باشد و در خریف و ابداء آن وقت رسیدن

و مدارات یومی را تنصف نکنند بل مدار هر نقطه که بعدش از معدل النهار
کمتر از تمام عرض بلد نبود آن مدار را قطعه نکنند پس اگر در جهت قطب ظاهر
بود آن مدار ابدی الظهور بود و اگر در جهت قطب خفی بود ابدی الخفاء بود
و در مدارات ابدی الظهور و یحیی در مدارات ابدی الخفاء یک مدار
اعظم جمیع بود و او حماس افق میشود و آن مداری بود که بعد او از معدل النهار
برابر تمام عرض بلد بود و دیگر مدارات را بدو قسم مختلف کنند یکی بزرگ تر
و یکی خورتر آنچه در جهت قطب ظاهر و بزرگ تر از قسم خفی بود و آنچه در جهت
قطب خفی بود برعکس و هر دو مدار یک از هر دو جانب معدل النهار بعد شانی
برابر باشد ظاهر هر یک مساوی خفی دیگر باشد و هر دو مدار که در یک جهت
بود قسم ظاهر نزدیک تر بمعدل النهار بزرگتر از قسم ظاهر دور تر بود اگر در
جهت قطب خفی باشد و برعکس اگر در جهت قطب ظاهر باشد و باین سبب
در هر افق که مدار هر دو منقلب را قطع کند در ازترین روز مازوزی بود
که آفتاب در آن منقلب باشد که از جانب قطب ظاهر بود چه دورترین
مدارات آفتاب از معدل مدار دو منقلب باشد و چون آفتاب از آن
منقلب بگذرد هر روز کوتاه تر از روزی گذشته بود تا دیگر منقلب و
آنجا کوتاهترین روز باشد بعد از آن هر روز در از تر بود از روز گذشته تا
رسیدن بمنقلب اول و هر کوبی که بعد او از معدل النهار در جانب

۱۰ قول مدارات یومی
۱۱ مدارات یومی را تنصف نکنند بل مدار هر نقطه که بعدش از معدل النهار کمتر از تمام عرض بلد نبود آن مدار را قطعه نکنند پس اگر در جهت قطب ظاهر بود آن مدار ابدی الظهور بود و اگر در جهت قطب خفی بود ابدی الخفاء بود و در مدارات ابدی الظهور و یحیی در مدارات ابدی الخفاء یک مدار اعظم جمیع بود و او حماس افق میشود و آن مداری بود که بعد او از معدل النهار برابر تمام عرض بلد بود و دیگر مدارات را بدو قسم مختلف کنند یکی بزرگ تر و یکی خورتر آنچه در جهت قطب ظاهر و بزرگ تر از قسم خفی بود و آنچه در جهت قطب خفی بود برعکس و هر دو مدار یک از هر دو جانب معدل النهار بعد شانی برابر باشد ظاهر هر یک مساوی خفی دیگر باشد و هر دو مدار که در یک جهت بود قسم ظاهر نزدیک تر بمعدل النهار بزرگتر از قسم ظاهر دور تر بود اگر در جهت قطب خفی باشد و برعکس اگر در جهت قطب ظاهر باشد و باین سبب در هر افق که مدار هر دو منقلب را قطع کند در ازترین روز مازوزی بود که آفتاب در آن منقلب باشد که از جانب قطب ظاهر بود چه دورترین مدارات آفتاب از معدل مدار دو منقلب باشد و چون آفتاب از آن منقلب بگذرد هر روز کوتاه تر از روزی گذشته بود تا دیگر منقلب و آنجا کوتاهترین روز باشد بعد از آن هر روز در از تر بود از روز گذشته تا رسیدن بمنقلب اول و هر کوبی که بعد او از معدل النهار در جانب

۱۲ مدارات یومی را تنصف نکنند بل مدار هر نقطه که بعدش از معدل النهار کمتر از تمام عرض بلد نبود آن مدار را قطعه نکنند پس اگر در جهت قطب ظاهر بود آن مدار ابدی الظهور بود و اگر در جهت قطب خفی بود ابدی الخفاء بود و در مدارات ابدی الظهور و یحیی در مدارات ابدی الخفاء یک مدار اعظم جمیع بود و او حماس افق میشود و آن مداری بود که بعد او از معدل النهار برابر تمام عرض بلد بود و دیگر مدارات را بدو قسم مختلف کنند یکی بزرگ تر و یکی خورتر آنچه در جهت قطب ظاهر و بزرگ تر از قسم خفی بود و آنچه در جهت قطب خفی بود برعکس و هر دو مدار یک از هر دو جانب معدل النهار بعد شانی برابر باشد ظاهر هر یک مساوی خفی دیگر باشد و هر دو مدار که در یک جهت بود قسم ظاهر نزدیک تر بمعدل النهار بزرگتر از قسم ظاهر دور تر بود اگر در جهت قطب خفی باشد و برعکس اگر در جهت قطب ظاهر باشد و باین سبب در هر افق که مدار هر دو منقلب را قطع کند در ازترین روز مازوزی بود که آفتاب در آن منقلب باشد که از جانب قطب ظاهر بود چه دورترین مدارات آفتاب از معدل مدار دو منقلب باشد و چون آفتاب از آن منقلب بگذرد هر روز کوتاه تر از روزی گذشته بود تا دیگر منقلب و آنجا کوتاهترین روز باشد بعد از آن هر روز در از تر بود از روز گذشته تا رسیدن بمنقلب اول و هر کوبی که بعد او از معدل النهار در جانب

قولہ و قد یقال
لانی صوری بین القطبین
من المبدأ قدر عام المبدأ الذي
رض البلد من حيث المبدأ
الأرض من حيث المبدأ
التيارة من حيث المبدأ
السادس من حيث المبدأ
القول و قد یقال
لانی صوری بین القطبین
من المبدأ قدر عام المبدأ الذي
رض البلد من حيث المبدأ
الأرض من حيث المبدأ
التيارة من حيث المبدأ
السادس من حيث المبدأ
القول و قد یقال
لانی صوری بین القطبین
من المبدأ قدر عام المبدأ الذي
رض البلد من حيث المبدأ
الأرض من حيث المبدأ
التيارة من حيث المبدأ
السادس من حيث المبدأ

القول و قد یقال
لانی صوری بین القطبین
من المبدأ قدر عام المبدأ الذي
رض البلد من حيث المبدأ
الأرض من حيث المبدأ
التيارة من حيث المبدأ
السادس من حيث المبدأ
القول و قد یقال
لانی صوری بین القطبین
من المبدأ قدر عام المبدأ الذي
رض البلد من حيث المبدأ
الأرض من حيث المبدأ
التيارة من حيث المبدأ
السادس من حيث المبدأ

باقی رسد در شمال قطب بروج ظاهر بسمت راس رسد و قطب بروج خفی بسمت
رجل و منطقة البروج برافق منطبق شود و بعد از آن یک نیمه منطقة البروج بیکبار
از افق برخیزد و نیمه دیگر بیکبار از افق فرو رود و آن نیمه که تحت الارض باشد
بتدریج طلوع کند تا تمامی آن نصف بایکدوره معدل النهار برابر طلوع کند و
آن نیمه که فوق الارض بود بتدریج غروب کند تا تمامی آن نصف بایکدوره
معدل النهار غروب کند پس اگر قطب ظاهر شمالی بود آن نصف که از اول
جدی تا اول سرطان بود بیکبار طلوع کند و دیگر نصف در یکدوره معدل
النهار طلوع کند و اگر قطب ظاهر جنوبی بود بعکس این باشد یعنی آن نصف
که از اول سرطان تا اول جدی بود دفعه برآید و نصف دیگر بتدریج در
مدت یکدوره معدل طلوع کند و درین آفاق روز می افزاید تا یکدوره
معدل تمام روز شود و آن روز را شب نبود پس شب پدید می آید و می
افزاید تا یکدوره معدل بهم شب شود و آن شب را روز نبود و غایت
ارتفاع آفتاب بقدر ضعف میل کلی باشد و در جانب شمال باین آفاق
عمارة منتهی شود و اما در قسم نیمه اعظم مدارات ابدی الظهور منطقة
البروج را قطع کند بر دو نقطه که میل آن دو نقطه در جهت قطب ظاهر برابر
تمام عرض بلد بود و اعظم مدارات ابدی الخفا نیز منطقة البروج را بر دو نقطه
متساوی المیل در جهت قطب خفی قطع کند منطقة البروج باین چهار نقطه
به چهار قوس منقسم شود یکی ابدی الظهور و در منتصف آن منقلب

القول و قد یقال
لانی صوری بین القطبین
من المبدأ قدر عام المبدأ الذي
رض البلد من حيث المبدأ
الأرض من حيث المبدأ
التيارة من حيث المبدأ
السادس من حيث المبدأ
القول و قد یقال
لانی صوری بین القطبین
من المبدأ قدر عام المبدأ الذي
رض البلد من حيث المبدأ
الأرض من حيث المبدأ
التيارة من حيث المبدأ
السادس من حيث المبدأ
القول و قد یقال
لانی صوری بین القطبین
من المبدأ قدر عام المبدأ الذي
رض البلد من حيث المبدأ
الأرض من حيث المبدأ
التيارة من حيث المبدأ
السادس من حيث المبدأ

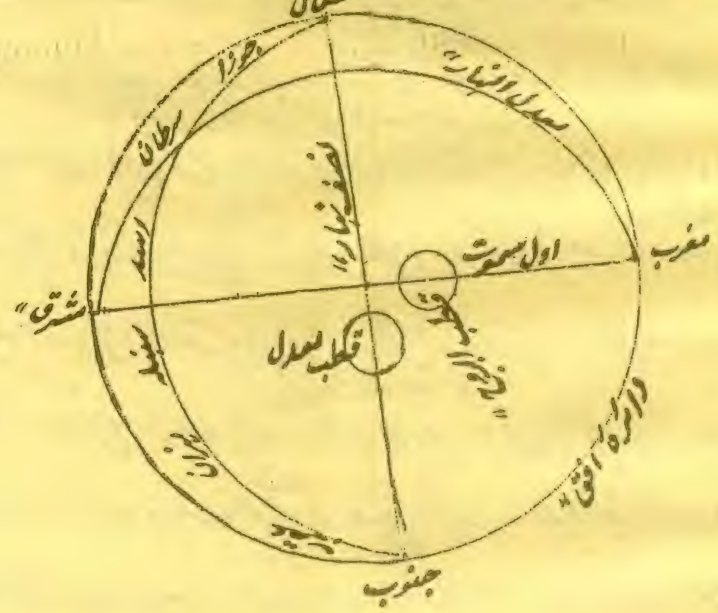
القول و قد یقال
لانی صوری بین القطبین
من المبدأ قدر عام المبدأ الذي
رض البلد من حيث المبدأ
الأرض من حيث المبدأ
التيارة من حيث المبدأ
السادس من حيث المبدأ
القول و قد یقال
لانی صوری بین القطبین
من المبدأ قدر عام المبدأ الذي
رض البلد من حيث المبدأ
الأرض من حيث المبدأ
التيارة من حيث المبدأ
السادس من حيث المبدأ

القول و قد یقال
لانی صوری بین القطبین
من المبدأ قدر عام المبدأ الذي
رض البلد من حيث المبدأ
الأرض من حيث المبدأ
التيارة من حيث المبدأ
السادس من حيث المبدأ
القول و قد یقال
لانی صوری بین القطبین
من المبدأ قدر عام المبدأ الذي
رض البلد من حيث المبدأ
الأرض من حيث المبدأ
التيارة من حيث المبدأ
السادس من حيث المبدأ

ع

قوله جانچ جزوی از اجزاء آه
و از آنکه از اجزاء و میزان مختلفه
میشود عن معدل اینها و چون
تا علی در این صورت که معدل
ماطل را می توان از آن مدار
نقل معدل از اجزاء و میزان
تساوی می شود و این را می توان
از اجزاء و میزان مختلفه
معدل را می توان از آن مدار
نقل معدل از اجزاء و میزان
تساوی می شود و این را می توان
از اجزاء و میزان مختلفه

و چون حرکت اولی حرکت کند اجزاء میزان و عقرب مستوی طلوع کنند و اجزاء
حمل و نور مستوی غروب کنند چنانچه سطح هر جزوی از اجزاء میزان از مطلع اعتدال
دور تر و بخت نزدیک تر میشود و سطح هر جزوی یک پیش از وی باشد و مغیب هر جزوی
از اجزاء حمل از مغیب اعتدال دور تر و بشمالی نزدیک تر میشود و از مغیب
جزوی که پیش از وی باشد و هم برین ترتیب اجزاء عقرب و نور را و سعه مشرق
از جانب جنوب و سعه مغرب از جانب شمال می افزاید تا چون نوبت طلوع باول قوس رسد نوبت
سعه مشرق بنقطه جنوب رسد و اول قوس حماس نقطه جنوب بود و طلوع نکند و چون نوبت
غروب باول جوزا رسد نوبت سعه مغرب بنقطه شمال رسد و اول جوزا حماس نقطه
شمال شود و غروب نکند و وضع فلک البروج چنان بود که نیمه ظاهر او از اول جوزا تا اول قوس
در جانب مغرب بود از نقطه شمال تا نقطه جنوب و قطب ظاهر فلک البروج بر دایره اول سموت
باشد از جانب مشرق و وضع فلک برین شکل باشد



سعه مشرق بنقطه جنوب رسد و اول قوس حماس نقطه جنوب بود و طلوع نکند و چون نوبت غروب باول جوزا رسد نوبت سعه مغرب بنقطه شمال رسد و اول جوزا حماس نقطه شمال شود و غروب نکند و وضع فلک البروج چنان بود که نیمه ظاهر او از اول جوزا تا اول قوس در جانب مغرب بود از نقطه شمال تا نقطه جنوب و قطب ظاهر فلک البروج بر دایره اول سموت باشد از جانب مشرق و وضع فلک برین شکل باشد

و از آنکه از اجزاء و میزان مختلفه
میشود عن معدل اینها و چون
تا علی در این صورت که معدل
ماطل را می توان از آن مدار
نقل معدل از اجزاء و میزان
تساوی می شود و این را می توان
از اجزاء و میزان مختلفه
معدل را می توان از آن مدار
نقل معدل از اجزاء و میزان
تساوی می شود و این را می توان
از اجزاء و میزان مختلفه

قوله ١٠ اول جزاء كمراس آه لان اول الجزاء لما كان ابدى الظهور مما شا الافرغ على نقطة الشمال ولم يكن الخط من التروب كما مر فعند الحركة يرتفع عن الافق
للاعمال ويميل الى جهة المشرق فتدبر ١٢ قوله ١١ از نقطه جنوب آه لان اول القوس كان مما شا الافق من تحت على نقطة الجنوب ولم يكن
له نصيب من الطلوع فعند الزايلة والحركة يميل ويبعد عن الافق تحتها الى جانب الغرب ١٢ قوله ١٢ وبعد ان آه يعني يطلع آخر اجزاء
الحمل قبل الجزاء الملتصق به ثم وشم الى ان يطلع تمام الحمل فالطلوع معكوس من وجهين الاول في البروج وهو طلوع المتأخر في التوالى قبل المتقدم
فيه وآخا في في اجزاء البرج الواحد وهو ان يطلع آخر اجزائه قبل اولها فتدبر ١٢
قوله ١٣ قطره ادر از اجزاء آه وذلك لان البعد بين النقاط المتناثرة

معنی غلبه
الانکار یعنی که غلبه بر او
غلبه بر او
غلبه بر او
غلبه بر او

و بعد از آن چون حرکت کند اول جزو که محاسن افق بود از نقطه شمال از افق بلند شود
و در جانب مشرق آید و اول قوس از نقطه جنوب از افق فرو شود و در جانب غرب آید و
قوس از ثور که باول جزو پیوسته بود از افق بر آمدن گیرد معکوس یعنی آخر برج
قوس پیش از دریم بیست نهم و دریم بیست و نهم پیش از دریم بیست و هشتم و
برین قیاس تا تمام ثور طلوع کند و بعد از آن به همین ترتیب اجزاء محل نیز طلوع کند و هر
جزو از اجزاء این دو برج که طلوع کند سطح او از نقطه شمال دور تر و بطلع اعتدال نزدیک
تر شود از سطح جزو یک پیش از او طلوع کرده باشد و هر جزو یک طلوع کند نظر او
از اجزاء عقرب و میزان غروب کند و مغیب هر جزوی از نقطه جنوب دور تر شود
و بمغیب اعتدال نزدیک تر شود از مغیب جزو یک بیشتر از غروب کرده باشد تا تمام
ثور و حمل از ربعی که میان شمال و مشرق باشد بر آید و تمامهای عقرب و میزان در
ربعی که میان جنوب و مغرب باشد فرو شود و چون نوبت طلوع باول حمل رسد
از نقطه مشرق طلوع کند و اول میزان از نقطه مغرب غروب کند و درین وقت
نصف ظاهر از فلک البروج که از اول حمل بود تا اول میزان در جانب شمال بود
از سطح اعتدال تا مغیب او اول سرطان بر ارتفاع اسفل بود از جانب شمال بود
و آن سه دریم و نیم باشد و اول جدی تحت الارض برای خطوط کمتر بود در جانب جنوب
و آن نیز سه دریم و نیم باشد و هر دو بر نصف النهار باشد و قطب ظاهر بر فلک البروج بر
نصف النهار بود در جنوب سمت راس و ارتفاع او هشتاد و شش دریم و نیم باشد

اللافت يكون فطيرة الاخرى تحت اللاف
فتى لا محالة ١٢
الاول بالحمد لله المشرق اول
الافى يكون مع العود سنة المشرق اول
في الاول العود فاني عايشة افاضل الراجح
والثاني سنة مغرباً فشرق اول
والثالث سنة مغرباً فغرب اول
في الاول انما هو اول الحمل لان التور قد طلع
قبله واخره قد طلع قبل اوله واخره العود
في الثاني هو اول الزمان لان العود قد طلع
قبله واخر الزمان قد طلع قبل اوله واخره
الافى يكون مع العود سنة المشرق اول
في الاول العود فاني عايشة افاضل الراجح
والثاني سنة مغرباً فشرق اول
والثالث سنة مغرباً فغرب اول
في الاول انما هو اول الحمل لان التور قد طلع
قبله واخره قد طلع قبل اوله واخره العود
في الثاني هو اول الزمان لان العود قد طلع
قبله واخر الزمان قد طلع قبل اوله واخره
الافى يكون مع العود سنة المشرق اول

[illegible]

حيات فلك بيرن

شكل باشد

اقول عليك ان تفرض باين الدائرة
والقطعة المسا بالافق جزءاً مستديراً
مستقيماً يسبيل عليك تصور ما قاله المصنف
وان استغنت بالكرة ذات الافق
يسبيل الامر جدياً ويكفي في فهم جميع
ما قاله المصنف حفظ قاعدة تيلح
الجسم فتدبر ١١



شكل ١

شمال
جنوب
اقول
بداية الشكل هو الشكل الاخرى
بنه الصفة المعنون بشكل
١٢ ١١ ١٢

اقول باين الشكل ان من يادرت بنه الى شبة
الفرشية وليسا في حمل الكتاب لتو جمع بعض بيانه
التي في بنه الا وضاع كما لا يخفى على من تأمل ان
عبارته الكتاب مع لا خطه من الشكليات المرسومة
منه الفلكيين واشكر سينا الجليل بالمدح والجميل
من الله الا جراً الجليل ١٢ ١٢ ١٢



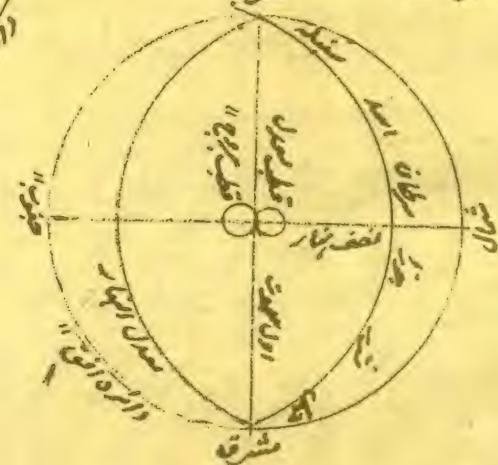
شكل ٢

تتبع
اقول رسماً في كل شكل بنه الا وضاع «أثرنا اول السموت»
والضلع خطاً مستقيماً للتيسير كما لا يخفى الا ليس بهوضوح المقصود ١٢

شكل ٣



شكل ٤



يقول الفقيه صاحب التصدير الواصل لهذه الاشياء الى بقية المورثين
فمن هذا الكتاب المبرور في المطابع المختلفة ودرست اشكالهم
المرسومة محبت وتقول من تحفظ خراكم اندر خرا وعلت ان المسمى
طرح العلم والطالب في زاوية الهجران هو علم وجد لهم لينة
صحيحة للكتاب ولم يمتوا تصحيحه في نسخة بل كان في نسخة ١٢

اقول هذا الشكل المعنون
متعلق بالبيان الآتي في الصفحة
الآتية عند قوله المصنف ودوران
وقت هيات الخ قدم عليه تزييناً
له ببعض اخواته فتدبر ١٢ ١٢

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

من فن التفافوت سميت باسم وقع سهو آة قال الرضوي في شرح التذكرة واما ما ذكره المحقق فليعلم في التفتة والنهاية من ان التفافوت سميت بالامض لا بلان فيسمى من الارصاد فليعلم وقع سهو آة وقال بعض الساجين ان التفافوت تسمية

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

[illegible]

«مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»

١٦ ١٥ ١٤ ١٣ ١٢ ١١ ١٠ ٩ ٨ ٧ ٦ ٥ ٤ ٣ ٢ ١
 قوله الذي قال المصنف في مواضع
 لما قاله الروي في شرح المصنف
 والطوسي في التذكرة ويطبق
 من في المصنف وقال العلامة
 الشيرازي في نهاية الدراية
 وقسمه الشارح كمال الدين اترك
 في ان المطالع في تلك الافاق
 قوس محصورة بين النصف الشرقي
 من الافاق المار بحد في القوس
 وبين دائرة تمر بنقطتي الشمال
 والجنوب ويطرفها الاخرى ونسبه
 الروي الى الخطا وقال ان اس
 المطران مثلاً في بلد صقند اذا
 وصل الى الدائرة نصف النهار كان
 الجوز الذي طلع منه من العبد
 متوازياً معها الى جهة الغرب فلا يمكن
 مطالع القوس المحصورة بين الا
 فاق الشرقي ونصف النهار محصورة
 بينهما مع ان نصف النهار هي الدائرة
 المارة بنقطتي الشمال والجنوب
 ويطرف القوس المذكورة انتهى

[illegible][illegible]

کذا فی شرح النقص الجندی ۱۲
الشمس اعنی نظر السحاب فی خط الاستواء
سائرین الشمس من تلك البروج فی ذلك
نور من السهل والاشک انما مطالع و
الشمس لا بد من ان یمر بالمرآة لظهور
النور فی فی خط الاستواء لظهور
ظلاله و لم یتم الیوم بل انما مر ما بین
نما الشمس من تلك البروج فی خط الاستواء
عانت علی النقطه من السهل الخاصه علی
فاذا دار ذلك الحزب معاد الیها یكون قد
دارت نصف النهار فی بروج من قبل السهل
نصف النهار فی بروج من قبل السهل
قوله که آفتاب

کذا فی شرح النقص الجندی ۱۲
الشمس اعنی نظر السحاب فی خط الاستواء
سائرین الشمس من تلك البروج فی ذلك
نور من السهل والاشک انما مطالع و
الشمس لا بد من ان یمر بالمرآة لظهور
النور فی فی خط الاستواء لظهور
ظلاله و لم یتم الیوم بل انما مر ما بین
نما الشمس من تلك البروج فی خط الاستواء
عانت علی النقطه من السهل الخاصه علی
فاذا دار ذلك الحزب معاد الیها یكون قد
دارت نصف النهار فی بروج من قبل السهل
نصف النهار فی بروج من قبل السهل
قوله که آفتاب

اعتبار کرده اند و این را ماه شمسی گویند و آن دیگر را ماه قمری پس هر یک از
سال و ماه شمسی باشد و قمری باشد و شبان روزی دو نوع است یکی حقیقی و آن
نزد منجمان و لایات دیار مغرب زمین از نیم روز است تا نیم روز دیگر و نزد منجمان
خطا و ایغور هر دو نام ملک است از نیم شب تا نیم شب دیگر و به هر دو اصطلاح
مقدار شبان روز بحسب اختلاف آفاق مختلف نه شود چه آن بمقدار یکدوره
معدل است با مطالع استوائی قوس که آفتاب بسیر خود قطع کرده است
از نیمروز تا نیمروز دیگر و یا از نیم شب تا نیم شب دیگر و نزد غرب و اهل شرع
از اول شب است تا اول شب دیگر و نزد بعضی دیگر از اول روز است
تا اول روز دیگر و برین دو اصطلاح مقدار شبان روز در هر افقی چیز دیگری
شود و این اختلاف شبان روز بسبب اختلاف مطالع و مغارب است
چون شبان روز حقیقی اطلاق کند مراد اصطلاح منجمان باشد و دوم
شبان روزی و سطحی و آن مقدار یک دوره فلک الاعظم است با سیر وسط
شمس که پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و سست ثلثه است و چون مطالع قو
سی که آفتاب بسیر خاصه خود قطع میکند مختلف است از دو جهت یکی
آنکه سیر آفتاب گاه سریع می باشد و گاه بطی چنانچه پیشتر معلوم شد و همت
پس قوسی که آفتاب بسیر خاصه خود قطع کند گاه زیاده از وسط می باشد
و گاه کمتر و دوم آنکه بر تقدیر که حرکت آفتاب بسرعت و بطور مختلف
نه شدی و دایما قوسهای متساوی قطع کردی مطالع این قوسها چنانچه

کذا فی شرح النقص الجندی ۱۲
الشمس اعنی نظر السحاب فی خط الاستواء
سائرین الشمس من تلك البروج فی ذلك
نور من السهل والاشک انما مطالع و
الشمس لا بد من ان یمر بالمرآة لظهور
النور فی فی خط الاستواء لظهور
ظلاله و لم یتم الیوم بل انما مر ما بین
نما الشمس من تلك البروج فی خط الاستواء
عانت علی النقطه من السهل الخاصه علی
فاذا دار ذلك الحزب معاد الیها یكون قد
دارت نصف النهار فی بروج من قبل السهل
نصف النهار فی بروج من قبل السهل
قوله که آفتاب

کذا فی شرح النقص الجندی ۱۲
الشمس اعنی نظر السحاب فی خط الاستواء
سائرین الشمس من تلك البروج فی ذلك
نور من السهل والاشک انما مطالع و
الشمس لا بد من ان یمر بالمرآة لظهور
النور فی فی خط الاستواء لظهور
ظلاله و لم یتم الیوم بل انما مر ما بین
نما الشمس من تلك البروج فی خط الاستواء
عانت علی النقطه من السهل الخاصه علی
فاذا دار ذلك الحزب معاد الیها یكون قد
دارت نصف النهار فی بروج من قبل السهل
نصف النهار فی بروج من قبل السهل
قوله که آفتاب

[illegible][illegible][illegible]

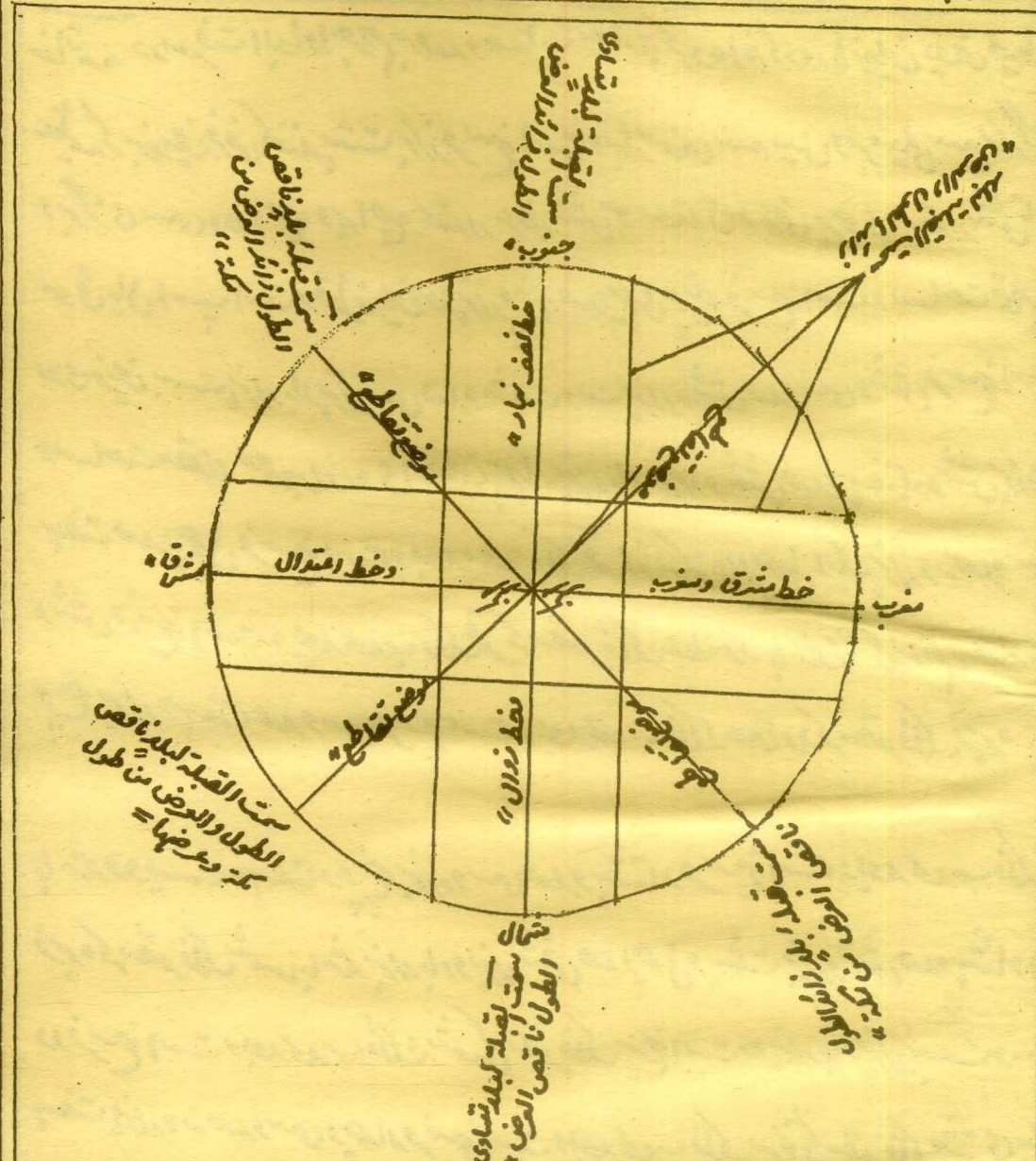
تدبر الامكان انتهى ما افاد واجاد
تبيين وقت الدخول والخروج والازد
تقصص الظل وانسابه عنده فلا
تشبا ولا ان نصف النهار لمحو
الظل ولا تكون قربة من الاقنى
قلعة على رضى الجو المانعة من ا
نصفاء الهواء وشفة الشمس ف
كون الظل بين في الصغر
الميل الخلى بالوزارات صف
الجنين كان يكون الشئ في الظل
علاوة امور لغير العمل من
الاطل امان فاذا غلب العمل من
عدم تعاضد على مدار واحد بالان
لقد نفق اليوم قريبا على
واحد بين دخول الظل في الارض
لان الشمس لا يبعث في الظل خروجه
والبين للكل الحقيقة انتهى على مدار
في الدورات اليومية الدائرة للعدل
كثرة قبل الزوال اليوم الدائرة للعدل
حين وصول راس الظل الى خط الدار
في الطريق مبنية على كونه الشمس
الارض في شرح المذهب لا شك ان
تدبر الامكان انتهى ما افاد واجاد

قوله اما بحجة معرفت قبله آه
 اقول اعلم ان سمت القبلة يلحق
 في باب القسي في كتب هذا الفن على
 قوس من الافق ايمن نصفها
 البلد والدائرة المارة بسمت
 اهل مكة من جانب ليس اقرب
 ولين هذا الغنى يرايها بل هو
 ههنا نقطة من الافق اذ واجيا
 الانسان كان مواجيا للكتابة
 والشرية فلذا قال المص ١٢٣ قوله
 نقطة تقاطع آه اقول اعلم ان
 خط سمت قبله من منتصف الوتر
 العمود الخارج من منتصف اسمع اهل
 اى منتصف القوس لتلك القوس
 الهندسة سبها لتلك القوس
 كذا قال البصدي في اذ اعرف
 هذا ما علم ان الخط المذكور هو اسم
 للقوس التي ينشأ من اسفل
 عليها فاما المصلى اذ جعل بين
 قدميه ساجدا عليه يكون قد صلى
 على محيط دائرة ارضية مارة بما
 بين قدميه ووضع سجوده وسط
 البيت الشريف وهو الاربعون
 للموج لتلك النقطة مواجيا
 للكتابة شفا الله كذا في شرح
 المحقق الرضى ١٢٣
 قوله بلكه موافق آه اقول
 الاقسام ثمانية وذلك لانه
 لا يخلو اما ان يكون طول مكة و
 عرضها اقل من طول البلد الذي
 اريد معرفة سمت قبلته وعرضه
 او اكثر او كان طولها اكثر من
 طول وعرضها اقل من عرضها او
 بالعكس او كانا متساوي الطول
 وعرضها اقل او اكثر او كانا متساوي
 الطول وعرضها اقل او اكثر او
 اشارة الى

[illegible]

بقيت حاشي صفح ٨٠
 على قوله واكثر طول آه
 اقول قال الفاضل الامام
 الامام جرد في شرح تشریح
 الافلاك واما في الجانب الجنوبي
 فالوضع المتعارف لكاتبه وان
 لم يكن معروفاً بجو الطيف الغالب
 يساويها في الطول والعرض
 قطعاً فلا يتعين القيد بها
 اصلاً ابناء تولدوا فتم جمعهم
 انهم بتغيير اوقال ليس طردا
 الشائع اكثر من ان الآيات الكثيرة
 نزلت في تلك المصوده كما لا
 يخفى على من طالع كتب النفا
 سويل مصوده الاقناس
 من الآيات مع تنبيه المني كما في قول
 الشارح لقد انزلت حجابي
 بدار غير ذي فرج —
 على قوله درجه چشم آه
 اقول قال الفاضل المصاحفي
 في تنبيهات رسالته في الهيئة
 وجه اختياره في نقطه ارتفاع

انقلاب الجني است نقطه سائر
 مواضع واختيار دور درجه
 متساوي البعد از منقلب
 از برای آنکه میل هر دو
 نقطه متساوی باشد که در نقطه
 البروج است از نقطه انقلاب
 که حاکم وسط بعد از این است
 از معدل النهار برابر است
 چنانچه در علم اگر مقبوضه
 ليس مدار بر دو بر یکدیگر افتد
 وعلی در هر دو صورت یکسان
 شود اما سبب اختیار دور
 جرد تصادی البعد که بیشتر
 جزا و لبست و سیم سلطان
 است این است که میل
 این بر دو نقطه از معدل
 النهار بقدر عرض بلد است
 از خط استواء و نیز بقدر
 عرض مکه است از خط
 استواء زیرا که عرض ما
 مساوی عرض مکه است
 قدر ١٢
 قوله لبست و سیم آه اقول
 هذا الذي قاله المصنف هو
 اختياره واكثر ارباب التأليف
 في هذا الفن وقع في الخوض
 وتبعه شانه الفاضل
 الروي و سيم درجات
 واحد و عشر و دقيقة
 من الجوز و اثنان و
 عشر و درجه و ربع و ثلثو
 ن دقيقة من السرطان
 والمعدل ١٢ ١٢ ١٢



تنبيه هذا الشكل معرفة سمت القبلة لم يكن من اصل الكتاب ولم يكن لبيان المصنف ويزيد تعلق بهذا الشكل
 واما من زيادات الحاشية الفوقية بالطرز الجديد لتعلق معرفة سمت القبلة به وهذا الشكل على طرز بيان
 المصنف وشرحه وتشرح الافلاك وشرحه والذكره وشرحه فارجع اليها ينفعك جدا ١٢ ١٢ ١٢
 في هذا الفن وقع في الخوض
 وتبعه شانه الفاضل
 الروي و سيم درجات
 واحد و عشر و دقيقة
 من الجوز و اثنان و
 عشر و درجه و ربع و ثلثو
 ن دقيقة من السرطان
 والمعدل ١٢ ١٢ ١٢

المتن في تبين الحاشية
 الى ما جمعت وشرحت
 التوفيق الذي رجع
 سمي وقررت الكتاب
 فندوة ورويت من شاي
 خرب من نصافات
 ثم انخت الحاشية
 ولا الا تمام تبين
 الحال وما وقع تبين
 الجوان لصق البال وسو
 اوراق الحاشية في زاوية
 مسجلة الحاشية في زاوية
 صحت كنت سراسي جامع
 سحر من نصافات فندوة
 الحاشية الفوقية في زاوية
 دن السد الفوقية في زاوية
 ضاحية الحاشية في زاوية

